

## فمینیسم و زنان روشنفکر

### ف. صنعتکار

#### مقدمه:

حوزه جنسیت مقوله‌ای خنثی و بی طرف در تحقیق و یا تحلیل علمی نیست. بلکه تحت تسلط مکانیسم‌های سرکوب و منهیات ایدئولوژیک بلوک قدرت قرار دارد.

در جامعه‌ای که معیارهای اسلامی بخش عمده‌ای از ایدئولوژی حاکم را تشکیل می‌دهد، برخورد به مقوله جنسی، بدون تردید و بی‌پرده، با بکارگیری تمام امکانات ایدئولوژیک و سازمانی صورت می‌پذیرد. در ایران امروز، سیاست جنسی دیگر بصورت ضمنی و لابلای مسائل دیگر نبوده بلکه در کلیه امور و نهادهایی که بوسیله آنها ایدئولوژی بازتولید می‌شود مانند دستگاه‌های آموزش، تبلیغات، سازمان‌های اداری و حتی در کوچه و بازار مقوله جنسی بصورت دیسکورسی واضح و بدون پرده‌پوشی مطرح است. لذا «افشاگری» سیاست جنسی رژیم اسلامی ایران به آن شیوه‌ای که تاکنون زنان روشنفکر انجام داده‌اند کاری جز توصیف یا تفسیر از سیاستی عیان نبوده است.

در ایران امروز نه فقط دستورالعمل برای رابطه بین دو جنس به شکلی روشن وجود دارد، بلکه مسأله جنسی بصورت «حقیقتی یونیفورم» مطرح شده و از درون این حقیقت، دانش به موضوع جنسیت بوجود آمده است. اما از آنجا که یونیفورم بودن جنسیت در پیوند با رابطه قدرت (هژمونی) مطرح می‌گردد، این کاتاکورپها در عین پیوند با یکدیگر، هر کدام نیز دچار شکاف درونی می‌گردند. توضیح می‌دهیم:

در ایران حقیقت یونیفورم جنسی با طرح دوپارگی ضعیف و قوی - بد و خوب، در رابطه دو جنس، دیسکورس مذکر را بمثابه تمام حقیقت بکار گرفته و از آن برای تحکیم قدرت استفاده می‌کند. از طرف دیگر قدرت خود به حقیقتی وابسته است که یکدست نیست و دیسکورس زنانه همیشه در تقابل با ایده مردانه قرار داشته است. تقابل این دیسکورس‌ها در سطح ایدئولوژی، شکاف درون قدرت را بصورت بحران هژمونی بوجود می‌آورد. بازتاب آن: ادامه جنگ یا مذاکره صلح، دیکتاتوری یا آزادی نسبی، حجاب اجباری یا آزادی پوشش و... است.

جمهوری اسلامی، با جنسی نمودن سیاست، خودبخود طرف دیگر «حقیقت جنسی» را به میدان می‌کشد. این به میدان آمدن «مخالفین» اما با نالیدن از ستم بر زنها و یا افشا کردن نام صیغه‌های فلان مجتهد عملی نبوده، بایستی طرف دیگر حقیقت جنسی را که ایدئولوژی زنانه است به میدان آورد. این موضوع بحثی است که هم مردان روشنفکر و هم زنان روشنفکر باید بدان بپردازند.

ایدئولوژی زنانه

بحث‌های ایدئولوژیکی که از زنان

پیوسته بصورت قربانی‌های منفعل

مردسالاری دفاع می‌گردد، مباحث

قابل قبولی نیستند.

«میشل بارت»

زنان بنا بر نقش جنس\* خود روابطی را بوجود می‌آورند که نه تنها شامل تولید و بازتولید کار و نیروی انسانی است، بلکه بوجود آورنده ایده‌ها و کاتاکوری‌های اجتماعی نیز می‌باشد. عبارت دیگر دیسکورس زنانه که از تجرید Abstraction و بیان اجتماعی روابط دو جنس بوجود آمده‌اند، در سطح ایدئولوژی همراه با دیسکورس‌های دیگر خود را نشان می‌دهند.

در اکثر نوشته‌ها و بحث‌های روشنفکران ایران یکنواختی خاصی در تعریف از این که زن یا مرد ایرانی خود را چگونه بروز می‌دهند و یا ستم کشیدگی‌های زن چه بوده، مشاهده می‌گردد. تحلیل از سیاست جنسی که در بافت فرهنگی جامعه ما تنیده است منحصر به کوشش در ارائه شواهد و یا تحلیل‌های توضیحی و انتقادهای واژه به واژه بوده و اینکه آیا تغییر اساسی در فرهنگ چنین جامعه‌ای امکان دارد یا نه و خود زنان چه نقشی در این تحول اجتماعی باید داشته باشند، مشخص نمی‌باشد. سعی عمده در این گونه بحث‌ها، جدا نمودن رابطه دو جنس از سایر روابط اجتماعی است. ادراک زن از دینامیسم رابطه دو جنس تنها به احساسی که او نسبت به مرد پیدا می‌کند تقلیل داده شده و تجربه‌های اجتماعی زنان در طول تاریخ که بخشی از آگاهی زنان را شکل می‌بخشد نادیده گرفته می‌شود. عبارت دیگر زن هیچگاه به مثابه موجود سیاسی و یا به قول مارکس «حیوان سیاسی» (انسان) در نظر گرفته نمی‌شود. تجربه زن از تاریخ یک پروسه دینامیک و آموزنده نبوده، و برای زنان ایرانی تاریخ به معنی تداوم بدبختی‌ها، مشکلات و حقارت‌ها بوده است.

از میان علت‌ها، یکی اینکه زنان ایرانی تمایز اجتماعی تفاوت جنسی را تجربه نکرده‌اند. هویت جنسی زنان تنها از طریق تمایز فیزیکی بوجود آمده و تفکیک اجتماعی زن از مرد پیوسته همراه با جدایی‌های گیج‌کننده و اضطراب‌آور فکری و محیطی بوده است. آمیزش دو جنس فقط در هنگام ازدواج با رابطه‌ای اضطراب‌آور شروع گشته و زن که عمری از مرد ترسانده شده است، به یکباره بایستی دست به رفتاری زده و احساسی داشته باشد که از آنها فرار می‌کرده است. زن ایرانی هیچ وقت امکان دارا بودن زندگی اجتماعی بر اساس یافتن آگاهی از طریق هم‌آمیزی و معاشرت با جنس دیگر را نداشته است.

زن و مرد پیوسته بعنوان دو موجود مخالف در نظر گرفته می‌شوند که حتی دیالکتیک حیات و روند بیولوژیک تجدید نسل هم نمی‌تواند چنین تضادی را از بین ببرد. در هم آمیختن این دو جنس «مخالف» فقط از طریق ازدواج انجام یافته و تنها نطفه مرد است که می‌تواند حیاتی مشروع به انسان عطا کند. زن نقش منفعلی در این رابطه ایفا کرده و توجه او بر این است که تولد، فرآورده آمیزشی حلال باشد تا به منفی بودن نقش او پایان داده شود. نوزاد موجودیت جدیدی می‌یابد که نه تنها واقعیت خاص دارد، بلکه بالقوه دارای عامیت است.

عامیت این نوزاد اما مفهومی مذکر دارد که مادر کوشش در تربیت صحیح او می‌کند. تربیت درست بچه کلاً در حول تحکیم مفهوم مردانه از جنسیت و ایدئولوژی مذکر است. مادرها بطور کلی منفعل و بی‌دانش از کاتاگوری زنانه فرزندان مذکر و یا مذکر پسند تربیت می‌کنند. و خود زنان چه در محیط خانواده و چه در خارج از آن کاری بجز بازتولید ایده‌های مردانه انجام نمی‌دهند:

زنان را همین بس بود يك هنر

نشینند و زاینند شیران نر

آنچه که به عنوان ایده زنانه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، حسابگری‌ها و تدابیری است که زنان برای حفظ خود از «آسیب» مرد، «پاک» نگهداشتن خود برای مرد و سپس عرضه نمودن خود به مرد، بکار می‌برند.

دقیقاً بعلت چنین درکی از تضاد جنس است که تئوریسین‌های «آزادی زن» در ایران قادر به دیدن چیزی و رای کاتاگوری «ظالم و مظلوم»، «ستمگر و ستم دیده» در حیطة رابطه قدرت نبوده و نمی‌توانند و رای افق دید مردانه حرکت کنند. روی دیگر این سکه، مردها و زنهای طرفدار برتری مرد هستند که اظهار می‌کنند «زنها در طول تاریخ نتوانسته‌اند هیچ پیشرفت مهمی در فکر و فلسفه بوجود بیاورند. این ضعف بعلت خصلت بیولوژیک آنهاست که مشغولیات فکرشان را در حد احساسات و نیازهای مقطعی نگه داشته است.» مثال تاریخی این طرز فکر شاه ایران بود که می‌گفت کجا در طول تاریخ ما بتهوون، شکسپیر، پیکاسو و یا انیشتن زن داشته‌ایم؟

زمینه‌های تئوریک

در مباحثات تئوریک که در دو دهه اخیر درباره مسأله زن انجام یافته، سه گرایش از سایر گرایشات بیشتر مورد توجه قرار گرفته است؛ یکی تحلیل فمینیست‌های رادیکال که معتقد به وجود تضاد اساسی بیولوژیک میان زن و مرد بوده و آنرا پایه گذار انواع استثمار انسان از انسان می‌دانند. دیگر گرایشی است که با «تحلیل طبقاتی» مسأله زن و مرد را زایدی از مشکلات طبقات اجتماعی دانسته و برخورد به تضاد بین دو جنس و مبارزه با آنرا موکول به حل شدن تضادهای طبقاتی جامعه می‌کند. گرایش سوم، مارکسیست فمینیست‌ها در پی یافتن جواب واحد برای تحلیل از سرمایه‌داری و ستم بر زنان در يك جا هستند. آنان با تکیه بر تحلیل از دو ساختار سلطه‌گری که یکی ساختار اقتصادی جامعه طبقاتی و دیگری ساختار جنسی سلطه مردسالاری است، مفهوم «مردسالاری سرمایه‌دارانه» را ارائه داده‌اند. 1

در این تئوری مفهوم مردسالاری به «روابط اجتماعی بازتولید جامعه» تعبیر شده و رابطه دو جنس نه بر مبنای بیولوژی، که بر اساس شیوه کنترلی که مرد بر کار زن و ظرفیت بازتولیدی آن دارد توضیح داده می‌شود. این گونه روابط که از ابتدا در خانواده نهادی گشته‌اند، نقش اساسی در بازتولید شیوه تولید سرمایه‌داری ایفا می‌کنند. چنین تحلیلی اما که اساسی‌ترین پایه تئوریک خود را از انطباق ماتریالیسم تاریخی برای توضیح شیوه‌های مردسالاری بنا می‌نهد، هنوز به نکته اساسی که چگونه رابطه بین مردسالاری و سرمایه‌داری تحقق یافته، جواب نداده است. 2

به نظر شانتال موف، مشکل عمده‌ای که در کلیه تفسیرهای گوناگونی که از تئوری «مردسالاری سرمایه‌دارانه» وجود دارد، اینست که آنها پیش فرض مشخصی بنام «ستم کشیدگی زن» که خود معلول علتی است را، طوری طرح می‌کنند که گویی می‌توان آنرا بواسطه تئوری توضیح داد. در این پیش فرض «زن» مقوله‌ای می‌گردد که وجودش بر اساس «ستم کشیدگی» بنا شده و موجودیت چنین موضوع از پیش تعیین شده‌ای بر مبنای مونث بودن زن است. اما از طرف دیگر، ما مواجه با حقیقت مسلم بیولوژیک و پسیکولوژیک زن هستیم که نمی‌توان آنرا با «ستم کشیدگی» توضیح داد.

هنگامی که سخن از رابطه مذکر و مونث Gender Relation به میان می‌آید از کاتاکوریها و دیسکورس‌های مربوط به هر یک از دو جنس که بیانگر وجود چنین رابطه‌ای هستند، بایستی یاد نمود. اما از آنجا که ایده‌ها خود به تنهایی سازنده دیسکورس نیستند و پراکسیس اجتماعی آنان است که دیسکورس را می‌سازد، معمولاً آن دیسکورسی (گفتاری) که در ارتباط نزدیک با محور قدرت (هژمونی) است خود را به شکل غالب نشان می‌دهد. پس در رابطه دو جنس این طور به نظر می‌آید که ایده زنانه وجود نداشته و ایده‌ها بطور کلی مردانه می‌باشند:

زنان گفتار مردان راست دارند

بگفت خوش تن ایشان را سپارند

×××

زن ارچه زیرک و هشیار باشد

زبون مرد خوش گفتار باشد

نقل از ویس و رامین

غالب بودن ایده مردانه نه به علت گسترده بودن و جهان شمول بودن چنین تفکری است، بلکه سیستم اجتماعی طوری پایه‌ریزی شده که به نظر می‌رسد که تنها مرد است که برای هویت یونیورسال (جهانشمول) تلاش می‌کند. در این سیستم زن در محدوده خانواده باقی می‌ماند و خانواده جایی می‌گردد که فقط یک هویت مجرد و نامستقل Undifferentiated به زن می‌دهد. مانند خانه‌دار، دختر دم بخت و... 3

دقیقاً بعلمت وجود چنین هویت نامستقلی است که ایده زنانه کاربردی نداشته و زنان کلاً تحت تأثیر و ترویج ایدئولوژی مردانه هستند. روی همین اصل تفاوت گذاری Differentiation جنسی به معنی عام آن که استقلال هر یک را بوجود می‌آورد، در اجتماع ما در بر گیرنده جدایی، سرکوب و حقارت درونی شده زنان است. بازنگری ایدئولوژیک همراه با مشخص کردن تفاوت جنسی یعنی زنانگی و مردانگی جدا از روابط سلطه، مانند «ستم کشیدگی» و نظایر آن از اولین قدم‌ها در تحقق آگاهی زنانه در اجتماع است. در این پویا تأثیر ایدئولوژی زنانه بر سطوح مختلف اجتماعی از اقتصاد و سیاست گرفته تا آموزش و فرهنگ و قضاوت و غیره خود نیروی محرکی در راه صلح و از بین بردن نابرابری‌های اجتماعی خواهد شد.

موف و گردا لرنر Gerda Lerner 4 برای تحقق چنین پویشی، «تئوری فمینیستی» را پیشنهاد می‌کنند که در آن سیستم «جنسی - مذکر و مونث»، Sex Gender هسته مرکزی تئوری است. در این تئوری از دو مفهوم مشخص بنام «Female Sex» و «Feminine Gender» نام برده شده است که متأسفانه آنرا به فارسی نمی‌توان ترجمه کرد و توضیح و بررسی تئوری که بایستی با تکیه بر این دو مفهوم صورت پذیرد، از همان قدم اول با اشکال مواجه است. به هر حال منظور از تئوری فمینیستی بررسی اشکال مختلف دیسکورس‌ها، نهادها و تجربیات اجتماعی در تولید و بازتولید سیستم Sex / Gender است. در نظر گایل روبین «این سیستم عبارت از ترتیبات ویژه اجتماعی است که بواسطه آن جامعه جنسیت بیولوژیک را بطوری تبدیل به نتیجه فعالیت انسان می‌کند که در آن نیازهای تغییر یافته جنسی برآورده گردد. 5

در این سیستم نه فقط ویژگی‌های مردیت و زنیّت مشخص شده است، بلکه شیوه تاریخی تسلط یکی بر دیگری نیز معین می‌گردد. همچنین، تقسیم جنسی کار که نه بر مبنای تفاوت بیولوژیک بوده، بلکه بر اساس ساختار و سازماندهی ویژه اجتماعی تعیین شده است.

بکار گرفتن مفهوم سیستم Sex / Gender در تحلیل‌های اجتماعی کاربردی گسترده‌تر از مفاهیم «مردسالاری» و یا «روابط اجتماعی تولید» که قبلاً در نظم نوین دفتر پنجم بکار برده بودم خواهد داشت. این مفهوم سازگاری بیشتری با بحث‌های من درباره ارزش اجتماعی فرد (Valorization of Self) و مفهوم حقوقی شخصیت داراست. روی همین اصل، علاوه بر شرایط ساختاری جامعه، اشاعه ایدئولوژیک بی‌ارزش بودن زنانگی Devalorized Concept of Femininity را نیز علت عقب‌ماندگی زن دانسته، با پرداختن به این تئوری، مسأله زنان را در محتوای روابط قدرت و بطور مشخص در سیستم هژمونیک مورد بررسی قرار می‌دهیم.

منظور ما از رابطه قدرت در اینجا، فقط به معنی عملکرد نهادها و سازمان‌های سیاسی و یا قوانین دولتی نیست، بلکه روابط قدرتی است که به مثابه شیوه انقیاد، جدا از اعمال قهر فیزیکی دارای منطق و حکمروایی خود است. دیکتاتوری سیاسی فقط انتهای خط رابطه قدرت در جامعه می‌باشد. 6 گوناگونی و چند لایگی روابط قدرت با نفوذ مطلق در حیطه عملکرد خود، عقاید و نهادهای خاص خود را به شکلی بوجود می‌آورد که تقابل و تضادهای گوناگون، رابطه قدرت را مضمحل ننموده بلکه موجب جابجا شدن عاملین آن می‌گردد. در اینجا بعلت آنکه بافت ایدئولوژیک قدرت دست نخورده باقی می‌ماند، رابطه قدرت به شکل دیگری باز تولید می‌شود (دست بدست شدن قدرت). ازدواج را مثال بزنیم. ازدواج نهادی است که با قوانین و شیوه‌ای ویژه خود انقیاد زن به مرد را حفظ و باز تولید می‌کند. این قوانین و روابط صرف‌نظر از خوب بودن یا بد بودن آنها، بازگو کننده نوعی روابط قدرت در جامعه هستند. (همین گونه است قوانین و روابط میان صاحب ملک و مستأجر که رابطه انقیادی یکی بر دیگری است بدون اینکه گریزی از آن باشد). در هر دو این موارد تضادها و گسست‌ها فقط موجب جابجا شدن عاملین گشته اما رابطه تغییر نمی‌کند. در ازدواج قدرت مقوله‌ای نیست که از خارج تحمیل شده باشد، قدرت همیشه از پایین سرچشمه گرفته و مخالفت چندانی بین دو قطب رابطه قدرت موجود نیست. مقبولیت این رابطه بر پایه وجود تاکتیک‌هایی است که ضمن وصل شدن، یکدیگر را نیز تعمیم می‌دهند. این تاکتیک‌ها پایه‌های شرایط تداوم خود را در جای دیگر دارند و جالب اینکه چنین رابطه‌ای بوسیله کسی از قبل ابداع نشده است. 7

تئوري فمینیستی باید بتواند این رابطه قدرت را در وضعیت کمپلکس استر اتریک یک جامعه توضیح بدهد. آنچه که تا بحال بنام فمینیسم ارائه شده صرفاً آگاهی اعتراض بوده و نتوانسته است که تئوري فمینیستی را تئوري تغییر جامعه قرار دهد. بطور مثال، نقد مارکسیسم به سیستم سرمایه‌داری در حیثه اعتراض به استثمار کارگران باقی نماند. مارکس برای بیان رابطه کار و سرمایه بدنیاال جواب در روابط عتیق تولیدی نرفت، بلکه مشخصاً جامعه سرمایه‌داری را با تمام پیچیدگی‌های آن مورد تحلیل قرار داد. او اما نگفت که سرمایه‌داری بد است و سوسیالیسم خوب است؛ ولی توضیح داد که سرمایه‌داری چیست و سوسیالیسم چگونه است.

پیچیدگی‌های روابط اجتماعی را نمی‌توان در پدرسالاری Patriarchy خلاصه دید و برای یافتن جواب به آنتروپولوژی و دنیای عتیق روی آورد. پدرسالاری فقط یک جزء تاریخی از سیستم Sex / Gender است. همچنین طرح مقوله ستم‌کشیدگی و اعراض نیز تقلیل‌گرایی نوع دیگری است که از همان قدم نخست، تحلیل تئوریک را با مشکل مواجه ساخته و تئوري تبدیل به کلی‌گویی می‌گردد. براساس چنین کلی‌گویی، سؤالاتی از قبیل اینکه: آیا یک زن بلوچ بیشتر ستم می‌کشد یا یک زن تهرانی؟ آیا یک زن کارگر بیشتر ستم می‌کشد و یا زن یک حاجی بازار؟ و غیره، بطور کلی بی‌جواب می‌مانند. متأسفانه بحث فمینیست‌ها کپی‌ه شده از تظلم‌خواهی طبقاتی است که در آنجا آزاد شدن طبقه استثمار شده فقط با اضمحلال کامل طبقه استثمارگر میسر است (دیکتاتور پرولتاریا). و مسلم است که با چنین متدولوژی، تئوري فمینیستی تنها تبدیل به بیان عصبانیت‌ها می‌گردد.

بد نیست به نوشته یکی از زنان فمینیست ایرانی بنام «آزاده آزاد» توجه کنیم. آزاده آزاد در جزوه پدریت غاصب: منشاء ستم‌کشیدگی ویژه زنان، چند قدمی از تظلم‌خواهی طبقاتی نیز فراتر رفته و در قسمتی که تحت عنوان آمازونیسیم، یا مقاومت مسلحانه و جدایی طلبانه زنان در برابر استقرار مردسالاری و خانواده، نوشته است؛ از «خلق زن» نام می‌برد:

«در تکامل تاریخی موقعیت اجتماعی زنان، شکل‌بندی آمازون‌ها یا خلق زن پدیده‌ای تاریخی که بعلت اختلاطش با اساطیر، مدت‌های دراز افسانه‌ای تصور می‌شده، مسأله‌ای است که از اهمیت سیاسی عظیمی برخوردار است. این شکل‌بندی اجتماعی، از افسانه عدم مقاومت زنان در برابر حوادث تاریخی‌ای که موجب انقیاد آنان به مردان شده، افسانه‌ای که مارکس و انگلس نیز از سر گرفتند، پرده برمی‌دارد.»<sup>8</sup>

آزاده آزاد در همانجا به توضیح روابط اجتماعی «خلق زن» پرداخته و می‌گوید:

«زنان آمازون به هیچ مردی اجازه سکونت در میان خود را نمی‌دادند، در میان خود تصمیم‌گیری کرده و خود جماعت خود را اداره می‌کردند، فنون نظامی (استعمال زوبین، کمان و سر مدور) را آموخته و بر علیه مردان مهاجم می‌جنگیدند، و برای تأمین معیشت خود اغلب به کشت زمین، و گاه به دامپروری می‌پرداختند. ضرورت دفاع از خویش در برابر حملات دائمی مردان و در عین حال پرداختن به کشاورزی و فعالیت‌های اقتصادی دیگر، یک نوع تقسیم کار در میان آنان بوجود آورد: دهقانان و سربازان. بعبارت دیگر، در کنار زنان دهقان، یک کاست از زنان جنگجو که عهده‌دار حمایت از کشتزارها و دهکده‌ها شده، از کشت زمین معاف گردیده، و می‌توانستند به کهان‌ت پردازند، نیز شکل گرفت. آمازون‌ها بطور دمکراتیک دو رئیس قبیله انتخاب می‌کردند که ملکه - کاهن خوانده شده و متناوباً یکی بر امور اقتصادی و اجتماعی دهکده - شهر ریاست کرده

(ملکه صلح) و دیگری امور جنگی را هدایت می نمود (ملکه جنگ). آنان الهه بزرگ و همه موجودات مادینه را می پرستیدند. با مردان همسایه شان بطور آئینی روابط جنسی سالانه برقرار کرده، پسرانی را که از این پیوند متولد می شدند کشته و یا به نزد مردان می فرستادند، و دختران را نگاه می داشتند. زنان آمازون هم کنترل تولید اجتماع را در دست داشتند و هم کنترل تولید مثل آنرا. بدنشان، باروری شان، جنسیت شان، نیروی کار و محصولات کارشان بخودشان تعلق می گرفت. «9

تئوری فمینیستی در ایران هنگامی به مثابه نیروی محرکه اجتماعی می تواند دگرگونی های اساسی بوجود آورد که به روابط پیچیده قدرت (خانواده، مذهب، دولت)، روابط تولیدی و... برخورد نموده آنان را توضیح دهد.

### زنان روشنفکر ایرانی

زنان روشنفکر در ایران؛ قشر اجتماعی جدیدی هستند که اکثراً از خانواده های طبقه متوسط جدید که در آنجا تفکر سنتی زیر بنای فکری زندگی مدرن را تشکیل می دهد؛ می باشند. این زن ها اغلب از امکانات تحصیلی حدود دبیرستان و یا بالاتر از آن برخوردار بوده اند.

زمینه های آغازین شکل گیری این قشر اجتماعی از اوایل قرن بیستم با گسترش شهرنشینی بوجود آمد. معدودی از زنان روشنفکر با الگوبرداری از آنچه که در غرب رخ داده بود؛ زمزمه های اولیه نابرابری زن و مرد را آغاز نمودند.

در دوران سلطنت رضا شاه همراه با تغییراتی که در سیستم آموزشی و اداری بوجود آمد، تعدادی از زنان طبقه متوسط، به کارهای اداری و آموزشی علاوه بر کار خانگی پرداختند. ایجاد مدارس دخترانه، بخصوص دبیرستانها از سه جنبه مختلف کمک به اجتماعی شدن کار زن نمود:

اول - برای دخترهای مدرسه رو سن ازدواج بالا رفت.

دوم - برای تدریس در مدارس احتیاج به معلم و پرسنل زن بود.

سوم - امکانات شغلی دیگر عبارت از پرستاری و منشی گری در ادارات بود. اما شغل معلمی و کار در سیستم آموزشی از پرستیژ بیشتری در میان زنان طبقه متوسط برخوردار بود.

گروه دیگری از زنان به سپاه عظیم نیروی کار حاشیه ای پیوستند و مشاغل از قبیل کارگر غیر ماهر و فصلی و یا کلفتی برای خانم های طبقه متوسط ممر معاش این گروه از زنان تهیدست شهری شد.

در زمان محمد رضا شاه، پروسه اجتماعی شدن کار زنان زیادتر از پیش شد و تعداد بیشتری از زنان به کارهایی به جز کار خانگی پرداختند و خود بخشی از درآمد خانواده را تأمین کردند. تغییراتی که از نظر حقوقی مانند اعطای حق رأی، ایجاد دادگاه خانواده و نظایر آن بوجود آمد، کلاً از جانب حکومت وقت و بدون مشارکت زنان در تصمیم گیری بود. با وجود این، رفرم انجام شده تأثیری مستقیم، هر چند جزئی، بر آگاهی زنان گذارد. مسأله دیگری آشنا شدن زنان ایرانی با مبارزه زنان در امریکا و اروپا در سالهای 1960 و 1970 بود.

تغییرات ساختاری جامعه، محیط را برای قبول تحولات فکری بازتر نمود و مقوله نابرابری زن با مرد بصورت یک دیسکورس اجتماعی مطرح شد. زنان روشنفکر اولین گروهی بودند که نسبت به این نابرابری حساسیت نشان دادند اما شیوه برخورد آنان به مسأله و شکل مقابله با آن همان روند معیوبی را طی نمود که سایر مقولات جدید اجتماعی در ایران پیموده بودند.

مفهوم «زن مدرن» از هنگامی مطرح گردید که زن توانست نقش اجتماعی بیرون از محیط خانواده را داشته باشد. این نقش در بر گیرنده مسائل اقتصادی، آموزشی و آمیزش با جنس دیگر بود که می‌بایست در خود نطفه‌های اولیه آزادی زن را پرورش می‌داد. اما مشکل اساسی که «زن مدرن» با آن روبرو بود، وجود نوعی گسیختگی Disruption بین واقعیت‌های جدید جامعه و ذهنیت اجتماع (سنت) بود که موجب تضعیف و عقب‌ماندگی ذهنی هرچه بیشتر زنان در مدرنیته کردن رابطه دو جنس می‌شد.

این ضعف ناشی از پهلوی هم قرار گرفتن دو میراث متفاوت و متضاد: یکی مفهوم «زن مدرن» که مشتقی از مفهوم «فرد آزاد» در دمکراسی غربی و رشد سرمایه‌داری در غرب بود، و دیگری مناسبات و روابط سنتی ایران که خود را بصورت مفهوم «زن نجیب» بیان می‌کرد. اولی نطفه‌های نوعی استقلال و خود اتکایی را با خود حمل می‌نمود. و دومی وابسته به مرد (خانواده) و تحت حمایت و مواظبت مرد بودن را به نمایش می‌گذازد. گو اینکه هر دو این مفاهیم خود از واقعیت‌های غیرقابل چشم پوشی جامعه بودند، اما شیوه همزیستی این دو جریان بود که تزلزل و رکود در حرکت اجتماعی زنان روشنفکر را در ایران بوجود آورد.

در دو پارگی‌های اجتماعی، معمولاً مکانیسم‌هایی بکار گرفته می‌شود که در عین این که جلوگیری از تصادم تضادها می‌کنند، جامعه را نیز به جلو حرکت می‌دهند. شتاب این حرکت وابسته به عملکرد این مکانیسم‌ها است. در روابط دو جنس، مکانیسمی که تفکر مدرن و سنتی را به نوعی همزیستی و امیدارد عبارت از بوجود آمدن حلقه‌های جدیدی است که عواطف فردی، مسائل خانوادگی و روابط اجتماعی را به یکدیگر اتصال می‌دهد. و در این پویش ایده‌های نو و نوآوری در فرهنگ و هنر و زبان کم‌کم تفکر سنتی را به عقب می‌رانند. اما چنانچه این حلقه‌های ارتباطی ضعیف و از هم گسیخته باشند، بحران در روابط پدیدار شده و برای جبران این گسیختگی و ضعف‌ها است که روشنفکران ایران به سنت روی آورده، خود مانعی در راه نوآوری می‌گردند.

ایده روشنگری که از نظر تاریخی از غرب به ایران نفوذ کرد، گو اینکه خود ثمره سالها پیکار دمکراسی، فرهنگی و هنری در غرب بود، در ایران اما بخاطر شرایط عقب‌مانده استحاله ویژه‌ای پیدا نمود. آن معدود زنان روشنفکری که با تأثیرگیری از این پدیده، به روشنگری جنسی پرداختند نتوانستند نطفه حرکت مستقل زنان را بوجود بیاورند و بیان مسائل دو جنس محدود به تولیدات فکری روشنفکران سنتی شد. از آن پس زن روشنفکر حوزه ایدئولوژیک خود را به بازتولید ایده‌های مردانه اختصاص داده، در حد اعلی خود به شکایت از ستم‌کشیدگی Victimization زن پرداخت. بخصوص نسل انقلاب سفید شاه که از بی‌مایه‌ترین و سطحی‌ترین روشنفکران مرد و زن در سراسر تاریخ ایران بوده‌اند. این روشنفکران جدید، تهی از سواد جنسی، رابطه دو جنس را تبدیل به رقابت‌ها و جدال‌های جزئی نمودند و بنا به ضرب‌المثل معروف، رابطه آنان تبدیل به قمار شد که هر دو در آن تقلب می‌کردند: مرد برای بردن و زن برای نباختن.

زنهای «نیمه آزاد - نیمه مستعمره» حیطة مقابله با مرد را در تلافی‌های پاسیو جستجو می‌کردند. این مبارزه منفی در رابطه قدرت بیشتر بصورت لطمه زدن به غیرت و مردانگی مرد جلوه‌گر می‌شد. مقابله با سلطه‌جویی نه در راه تحقق آزادی که در انتقام‌گیری از مرد و آن هم از طریق قرار دادن خود بصورت ناموس مرد انجام می‌گردید. این مسأله در دو سه دهه اخیر در میان زنان طبقه متوسط بشدت شایع شد. منتها تلافی از مرد همیشه با دامن زدن به مردسالاری مردان دیگر همراه بود. زن با آمیزش پنهانی با مردان دیگر و یا به قول صادق هدایت، همخوابگی با «آدم‌های لوس و بی‌مزه مثل این مردهای تخمی که زنهای حشری و احمق را جلب می‌کنند»<sup>10</sup> در پی برابری با مرد افتاد.

همین گونه بودند مردان روشنفکری که کلیه امکانات اجتماعی خود را در خدمت ارضاء «مردانگی» خود قرار می‌دادند. و باز به قول صادق هدایت زندگی این مردها از يك دهان ساخته شده که به چند متری روده وصل بوده و به آلت تناسلی‌شان ختم می‌گردید.

روشنفکران و طبقه متوسط جدید، آنچه که در این کارزار جدید یافتند خودپرستی بود که «خود» واقعی را سرکوب می‌کرد. برای اینان مفهوم فردیت Individuality در حیطة فردگرایی (اندیویدوالیسم) جستجو می‌شد و آنچه که به نام تجدد در ارتباط با مدرنیزاسیون درك می‌گشت مفهوم مسخ شده‌ای از تداخل فردگرایی سرمایه‌داری و سنت‌های بومی بود.

فردگرایی غربی که در ابتدا بصورت نقدي در برابر مفهوم فئودالی جامعه، قد علم کرد، کوشش در تغییر دو مقوله اجتماعی نمود؛ اول - تکیه کردن بر طبیعت خارجی رابطه افراد که فرد را از طریق قرارداد اجتماعی (و نه طبیعی) به جامعه متصل نموده و به واسطه شبکه گسترده‌ای از حقوق و وظایف، شالوده حقوقی جامعه مدنی را می‌ریزد. 11 دوم - کنار گذاردن مفهوم «مشیت الهی» و گرفتن حق تصمیم‌گیری از خدا و دادن آن به قانون. اما با گسترش سرمایه‌داری جامعه کم‌کم تبدیل به يك ارگان اداری گشت که مفهوم سلطه و بوروکراسی در برابر فردیت قرار گرفت.

فردیت، اما يك تئوری رمانتیک از زندگی داخلی و خصوصی شخص است که در برابر عامل خودپرستانه و خوشی‌طلب (Hedonistic) در انگیزه افراد ابراز می‌شود. 12 این تعریف را اما نمی‌توان در حیطة اعتراض به فردگرایی منحصر نمود. فردیت در عین اینکه مفاهیم حقوقی شخصیت در جامعه مدنی را در بر می‌گیرد، پروسه هویت‌یابی جنسی Gender Differentiation و پروسه استقلال اجتماعی فرد Individuation را نیز شامل می‌گردد. در این روند، فرد احتیاجی به خود ثابت کردن و تلافی‌های پاسیو نداشته و روابط صمیمی، در عین خصوصی بودن اجتماعی نیز می‌گردد.

#### فمینیسم ایرانی

وارد شدن ایده «آزادی زن» در ایران دقیقاً همان مسیری را طی نمود که پویش کاربرد تکنولوژی در جوامع عقب‌مانده پیمودند. بدین معنی که تکنولوژی پیشرفته از جوامع صنعتی مدرن عیناً به کشورهای عقب‌مانده وارد می‌شود، تکنولوژی مسلماً از سطح فنون کشورهای عقب‌مانده بسیار بالاتر و از پیچیدگی زیادی برخوردار است. این تکنولوژی اما به تدریج با محیط ارتباط برقرار کرده و بیش از هر چیز با شیوه تولید سنتی همزیستی پیدا می‌کند که نتیجه آن يك نوع توقف

کاربرد تکنولوژی است. (نظم نوین، دفتر چهارم). چنین «روند معکوسی» را پیوسته در سطح ایدئولوژی، ایده روشنگری و ایدئولوژی فمینیستی نیز مشاهده می‌کنیم.

مفهوم انسان آزاد از دوران رنسانس در تقابل با متافیزیک کلیسا بوجود آمد که در آن خودکاری Self Production بعنوان اولین ویژگی انسان آزاد تلقی شد. پس از آن در دوران روشنگری مفهوم برابری حقوقی بین افراد به تعریف قبلی از انسان آزاد اضافه گردید. این مفهوم دومی است که امروزه سرمشق فمینیست‌های غربی برای مقابله با نابرابری‌های جنسی در اجتماع شده است. 13 و روی همین اصل فمینیسم به معنی آگاهی اعتراض Protesting Consciousness باقی مانده است.

انتقال چنین آگاهی به زنان ایرانی هنگامی صورت پذیرفت که: 1- مفهوم انسان آزاد و مفهوم حقوقی شخصیت در جامعه شکل نگرفته 2- خودکاری برای زنان مفهوم ناشناخته‌ای بود (برای عده‌ای از زنهای ایرانی، لیسانس شدن به معنی شوهر بهتر یافتن بود تا کار پیدا کردن) 3- نقش برجسته خانواده در توقف رشد جنسی - اجتماعی مرد و زن (آگاهی جنسی و اجتماعی معمولاً همان تفکر سن شانزده سالگی است) پا بر جا بود.

آگاهی فمینیستی که بصورت آگاهی اعتراض بر چنین بستر اجتماعی می‌بایست راه خود را پیدا کند، با سنت جامعه ایران در تماس افتاد و با آن مخلوط شد. مفهوم انسان آزاد و مفهوم حقوقی شخصیت با مفاهیم مظلومیت و ستم‌کشیدگی در فرهنگ مذهبی آمیخته شد و مبارزه برای احقاق حقوق فردی - اجتماعی تبدیل به رقابت‌های کوچک در رابطه دو جنس گردید. آنچه که در این کارزار اثری از آن پیدا نبود، همانا ایدئولوژی زنانه و بررسی رابطه دو جنس بر اساس برابری حقوقی و اجتماعی بود که بایستی هویت زنانه را نیز تعریف می‌کرد.

تجددخواهی در رابطه دو جنس، منجمله فمینیسم، به جای آنکه تبدیل به دیکسورسی برای رشد و گسترش فکری زنان گردد، تبدیل به مکانیسمی برای «حفظ خود» شد. در نتیجه روابط اجتماعی، و برخورد به جنس دیگر شکل ویژه‌ای یافت که بایستی هم در بر گیرنده مکانیسم‌های «حفظ خود» بوده و هم اینکه اشکال دیگری از روابط را جانشین مرحله رشد اجتماعی و یادگیری‌های فردی می‌نمود. (به ضمیمه این بحث رجوع کنید). بهترین چهارچوب تئوریک برای توجیه چنین بینشی همانا تئوری ستم‌کشیدگی Victimization بود که با سنت‌های جامعه و مفاهیم ذهنی مانند ظالم و مظلوم، شمر و امام حسین و غیره در هارمونی قرار می‌گرفت.

تئوری ستم‌کشیدگی زنان از مباحث انحرافی است که در جنبش‌های فمینیستی ریشه دوانده و چشم‌انداز حرکت جامعه و آزادی زنان را در حیطه دادخواهی و اعتراض، محبوس کرده است. همتای تئوریک چنین دیدگاهی تئوری صهیونیسم است که کوشش می‌نمود به یهودیان از دیدگاه ستم‌کشیدگی هویت ملی بدهد. عملکرد چنین تئوری، بوجود آمدن دولت اسرائیل و رفتار یهودی‌ها با اعراب است.

اینکه یهودیان قربانی Victim سیستم فاشیسم بوده‌اند، اینکه شش میلیون یهودی بدست فاشیست‌ها کشته شدند، اینکه یهودیان دهها قرن بی‌وطن و مورد تبعیض در سراسر جهان بوده‌اند، نمی‌تواند تئوری‌ساز یک جنبش ملی - قومی - مذهبی گردد. چنین تئوری که صرفاً بر اساس «حفظ خود» و

دفاع در برابر قربانی شدن پایه‌ریزی شده، مجبور است همان راهی را در پروسه هویت‌یابی ببیماید که فاشیسم بر اساس تئوری برتری نژادی پیمود.

همچنین است طرح تئوری ستم‌کشیدگی پرولتاریا و کارگرزدگی چپ‌های ایرانی، که هویت‌یابی پرولتاریا و حقانیت او در مبارزه طبقاتی را از کانال ستم‌کشیدگی بررسی نموده و هر که بیشتر ستم کشیده باشد انقلابی‌تر تلقی می‌گردد.

در جنبش زنان نیز تئوری ستم‌کشیدگی جوابی در همین محدوده برای آزادی زن می‌تواند ارائه بدهد و نمونه‌های بسیار ابتدائی آن گروه‌های کوچک «فمینیست»ها است که هدف اولیه آن حفظ خود در برابر تهاجم مردان است.

امروزه، بدنبال تغییرات سریع اجتماعی و تحولاتی که در روابط انسانها بوجود آمده، آگاهی یافتن نسبت به موقعیت زن در اجتماع بیش از هر زمانی مسأله همگانی در جامعه گذشته است.

تحولات عمیقی که از نظر اتوماسیون در نیروی کار، ارتباطات جهانی، سفر به فضا و از همه مهمتر احساس خطر جنگ اتمی و نتایج فاجعه‌آمیز چنین جنگی، لزوم تغییراتی در نحوه شعور از تاریخ، محدوده جغرافیایی و روابط اجتماعی را دیکته می‌نماید. در چنین محتوایی، لزوم تعریف مجدد از هویت جنسی به علت عوض شدن تصویر مرد New Image of Man در دستور کار قرار می‌گیرد. 14

آنچه که در قدیم «بازوی توانا» و «عرق پیشانی» و یا «جنگاوری» و «مردانگی» تعریف می‌شد و بر اساس چنین مفاهیمی تقسیم جنسی در نقش اجتماعی انجام می‌گرفت، دیگر کاربرد خود را از دست داده است. امروزه پیشرفت دانش درک دیگری از زمان را پیش روی ما قرار داده که 1- کار فیزیکی انسان و قدرت عضلانی نقش عمده در سرعت تولید نداشته؛ 2- جنگ دیگر عامل فتح و پیشرفت نبوده بلکه متوقف کننده زمان درک می‌شود (بخصوص جنگ اتمی) و 3- مفهوم پرهیز و قناعت به تدریج جای خود را به کامیابی و پیشرفت می‌دهد.

وجود کهنه این عوامل، از پایه‌های مادی بود که ایدئولوژی مردانه بر اساس آن مشروعیت و جهانشمولی خود را حفظ می‌کرد. اما با عوض شدن این پایه‌ها و از دست رفتن اهمیت اجتماعی این مفاهیم تصویر جدیدی از مرد در شرف تکوین است که در آن مردانگی جای خود را به انسانیت خواهد داد. جنگ را مثال می‌زنیم.

تفوق «مردانگی» در جامعه بعلت احساس شیفتگی و تعلق درباره وسایل کار و آنچه که محصول کار انسان است، می‌باشد. از نظر تاریخی بزرگترین احساس شیفتگی هنگام تولید جنگ افزار به مرد دست داده است. در طول تاریخ بشر، کشف آهن، کشف باروت، کشف ماشین، تولید اتوماتیک و بالاخره کشف اتم و نوترون، از همان ابتدا برای تولید جنگ افزار بکار رفته است. جنگاوری و جنگ افروزی که حرفه و علاقه مردان بوده است، به مثابه مکانیسمی برای فتح و پیشرفت، چه بصورت بدست آوردن بردگان جنگی و چه بصورت تسخیر سرزمین انجام یافته. در این پروسه کوشش مرد در تکامل جنگ افزارها و سپس شیفتگی بیش از حد نسبت به جنگ افزار ساخته شده «ناموس سرباز تفنگ اوست» و یا «جنگاور همه چیزش را فدا می‌کند جز سلاحش را»، مردانگی را مساوی با قدرت در جامعه مطرح نموده است.

امروزه اما خطر جنگ اتمی مفاهیم اولیه جنگی را زیر و زبر کرده است. خطر جنگ اتمی فرماندهان جنگ و سازندگان جنگ افزارها را به مرحله‌ای کشانده است که آنها مجبورند برای حفظ خود و حفظ جهان جنگ افزارهای آخرین مدل خود را به دریا بریزند. و بعبارتی به نفي آنچه که قدرت و اعتبار را می‌خريد بپردازند.

مطرح شدن چنین ایده و سیاستی خود باطل کننده احساس شیفتگی مردانه و بالنتیجه ضربه به دیسکورس مردانگی در جامعه است. صلح‌آمیزی و نزدیکی با طبیعت که جزیی از ایدئولوژی زنانه بوده، به آهستگی راه در اجتماع باز می‌کند و دیسکورس زنانه می‌تواند به تدریج بصورت دیسکورس مستقلی مطرح گردد. شرکت زنان در جنبش‌های ضد جنگ و پیوند جنبش زنان با جنبش‌های صلح خود نمونه‌ای از وجود چنین رابطه‌ای در جامعه است.

مقوله دیگر در محتوای ایدئولوژی زنان مسأله زایش و آفرینندگی است که زن را به طبیعت نزدیک داشته و ایده زنانه در راستای صلح و آرامش و هارمونی با طبیعت است.

در اینجا بایستی میان تولید مثل با زایش و آفرینش تفاوت گذارد. تولید مثل آن چیزی است که حیوانات بطور غریزی انجام می‌دهند. مگس در مدت کوتاهی هزاران بچه تولید می‌کند و یا پستانداران بر اساس غریزه، وظیفه غذا دادن و حفاظت از بچه را به عهده می‌گیرند. زن اما به مثابه «حیوان سیاسی» بجای تولید مثل زایش و آفرینش انجام می‌دهد و این آفرینندگی در حیطه تغذیه و مواظبت از بچه باقی نمانده بلکه با خود فرهنگ و ایده و روش زندگی را نیز بوجود می‌آورد. روی همین اصل آفرینش محدود به رابطه بین مادر و فرزند نبوده و مقوله‌ای اجتماعی است. پروسه آفرینش بجز انعکاسات غریزی، آگاهی به وجود خود و آگاهی به وجود دیگران را نیز خلق می‌کند. این پویا، دوست داشتن و عشق ورزیدن را که پروسه‌ای آگاه و آموختنی است با خود همراه دارد. آفرینش به مثابه مفهوم زندگی از هنگامی واقعیت یافت که انسان بوسیله زبان، فکر و احساس خود را به یکدیگر منتقل نمود. قبل از آن تولید مثل انسان همسان سایر پستانداران بود و روابط بر اساس غرایز برقرار می‌شد.

اینکه واقعاً چگونه شد که در جوامع بشری، مفهوم هارمونی و عشق ورزیدن جای خود را به رقابت و دشمنی داد، مشخص نیست. گو اینکه نظریه‌های زیادی در این باره ابراز شده است. مطالعات آنتروپولوژیک (آدم‌شناسی) چه بصورت بررسی قبیله‌هایی که بطور اتفاقی و بصورت ایزوله زندگی عهد حجر را ادامه داده‌اند و یا تحقیق درباره جوامع عتیق و فرهنگ‌های مرده، جوابی برای مشکل فعلی نخواهند آورد.

اما آنچه که امروز بصورت فرهنگ جامعه پا بر جا مانده، تداوم تاریخی ایدئولوژی است که طی قرن‌ها فرهنگ ما را شکل داده است. این ایدئولوژی نه فقط جایی در ذهن‌ها داشته، بلکه پراکسیس آن است که بدان واقعیت می‌بخشد. از اجزاء مهم فرهنگ و ایدئولوژی امروزی باید از ادیان ابراهیمی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) نام برد که همه آنها دارای کتاب و دستورات صریح برای زندگی انسانها هستند. و در این ادیان است که می‌توان ریشه‌های فرهنگی تضاد جنسی را دنبال نمود. این تضاد بزرگترین پایه خود را در بحث در مقوله آفرینش دارد.

پیدایش مفهوم اجتماعی انسان در ادیان ابراهیمی مساوی و همزمان با پیدایش دیانت یهوه می‌باشد. که حضرت آدم اولین پیامبر آن مبدأ جهان انسانی است. تصور از انسان قبل از پیدایش دین (قبل

از بیرون شدن آدم و حوا از بهشت) تصویری افسانه‌آمیز است (گو اینکه این افسانه خود از سومری‌ها و کلدانیها به عاریت گرفته شده است). خدا اول آدم را آفرید و سپس حوا از دنده آدم بوجود آمد. هر دو این موجودات اما در باغ بهشت باقی ماندند. حوا که بنا بر زنانگی خود با همخوابی با آدم، بایستی عهده‌دار آفرینش انسانهای دیگر می‌شد، از این نقش معاف گردید. پروسه زایش که تقابل با مرگ می‌باشد، با از بین بردن مرگ متوقف گردید. آدم و حوا با تغذیه از درخت حیات ابدی مرگ را از بین بردند و چون مرگ نبود زایش نیز معنی پیدا نمی‌کرد و فقط این خدا بود که آفریدگار باقی می‌ماند. در عین حال خدا آدم و حوا را از دست زدن به درخت دانش بر حذر می‌داشت.

حوا اما بعزت دارا بودن قدرت زایش و آفرینش به دستور خدا اهمیت نداد و به درخت دانش نزدیک شد حال آنکه آدم هنوز موجودی بی‌اراده باقی مانده بود. حوا با خوردن میوه از درخت دانش، به انسانیت خود آگاه می‌گردد و میوه‌ای نیز به آدم می‌دهد. (در فرهنگ ما این کار به مثابه نیرنگ حوا تلقی شده که آدم را از بهشت محروم کرد). خداوند از این عمل حوا عصبانی شده و هر دو را از باغ بهشت بیرون می‌کند. آدم و حوا که با خوردن میوه دانش به زایش و آفرینش آگاهی یافتند باید قیمتی برای آن می‌پرداختند، این قیمت حیات ابدی بود که خدا از آنان گرفت.

این عقیده در کتاب تورات، سفر تکوین، باب سوم به این صورت منعکس شده است:

«آدم را خداوند از خاک زمین آفرید و حوا را نیز از دنده آدم خلق کرد و هر دو در باغ عدن به خوبی و خوشی می‌زیستند، در این باغ انواع و اقسام درخت میوه و آب گوارا و همه نوع آشامیدنی و خوردنی وجود داشت. در وسط باغ دو درخت بود یکی به نام درخت معرفت دیگری به نام درخت حیات آدم و حوا را خداوند اجازه داد هرچه مایل باشند از میوه درختان تناول نمایند مگر از دو درخت معرفت و حیات و از خوردن میوه این دو درخت ممنوع شدند، ولی روزی مار به حوا ظاهر شد و وی را به خوردن میوه درخت معرفت تحریض و ترغیب نمود، حوا یک میوه از درخت معرفت تناول کرد و میوه دیگر را با خود همراه برد و به آدم داد، آدم از این میوه خورد و بر اثر آن نیروی تشخیص پیدا کرد و به لخت و عریان بودن خود توجه حاصل کرد و شرم‌منده شد و وقتی آواز خداوند را شنید در پشت درختان پنهان گردید. خوردن این میوه سبب شده بود که آدم و حوا عقل و معرفت پیدا کردند و نیک و بد را از هم تشخیص دادند ولی برخلاف دستور خداوند رفتار نموده بودند و برای اینکه مبادا از میوه درخت میل کنند و حیات جاویدان پیدا نمایند از باغ عدن رانده شدند و خداوند برای حفاظت درخت حیات کروبیان را در این باغ مسکن داد و هر کدام شمشیر آتش‌بار در دست داشتند و از این درخت نگهبانی می‌کردند.» (کلمه کروبی که در تورات ذکر شده مربوط به سه هزار سال ق. م. و از اصطلاحات مردم اکد و سومر است و در قرآن به فرشتگان نگهبان عرش اطلاق شده است). 15

پس از آمدن آدم و حوا به زمین، تولید مثل انسان شروع گردید. اما ثمره زایش حوا دو فرزند مذکر هابیل و قابیل است. رابطه این دو انسان جدید اما بر پایه رقابت و حسادت بنا می‌شود تا اینکه قابیل هابیل را می‌کشد. یعنی اولین تجربه اجتماعی دو انسان مذکر کشتن یکدیگر است که در عین حال اثبات میرندگی انسان را نیز می‌کند. 16

سمبل قدرت که زایش و آفرینش زن بود از این به بعد تغییر شکل می‌یابد. هستی انسان واقعی هستی مردانه تعریف می‌گردد و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر همگی مردند. تحکیم هژمونیک ایدئولوژی سپس از دو طریق انجام می‌گیرد 1- محرومیت زنان از دانش 2- انحصار مردانه تعاریف 17. Male Monopoly on Definition

برتری ایدئولوژیک مرد، پیوسته از طریق تزکیه نفس و ایمان اشاعه یافت که در آن زن ستیزی و پرهیز از زن از اصول اولیه بود. کلیه پیغمبران یعنی فرزندان قابیل دنیای فانی را بی‌ارزش دانسته و رجعت به باغ بهشت و زندگی جاودانه را که احتیاجی به آفرینندگی زن نخواهد داشت، تشویق نمودند.

از بین بردن و یا تغییر این مفاهیم ایدئولوژیک، با «اضافه کردن زن» به چنین محتوایی میسر نخواهد بود. آنچه که احتیاج به تغییر رادیکال دارد، دوباره‌سازی ایدئولوژیک و بازنگری تحلیل‌هایی است که بتواند برای همیشه مفهوم انسانیت را که شامل ایده‌های انسانی زنانه و مردانه می‌باشد 18 به مثابه ایدئولوژی برای صلح و برابری جنسی و طبقاتی مطرح نماید.

ضمیمه

روانشناسی زنان روشنفکر ایرانی

موضوع روانشناسی اجتماعی از مقولاتی است که بندرت در تحلیل‌های سیاسی از آن استفاده می‌شود. در فرهنگ سیاسی ایرانیها، به مقوله روانشناسی با خجالت برخورد شده و چنین موضوعی یا در داستانهای ادبی و یا در محفل‌های خصوصی طرح و بحث می‌گردد.

در این ضمیمه، کوشش در ارائه بحثی درباره روانشناسی اجتماعی زنان روشنفکر در جامعه عقب‌مانده نموده و توضیح مختصری درباره مکانیسم‌هایی که در پویش گذار از کهنه به نو بکار گرفته شده و بعضاً نیز موجب تشدید عقب‌ماندگی است، می‌دهیم. این مکانیسم‌ها که برای «حفظ خود» و «جانشین کردن» بکار گرفته می‌شوند، عبارتند از: 1- تشکیل خانواده متجدد 2- اجتماعی کوچک و 3- پیوند با «ستمگر».

1- خانواده متجدد - تشکیل خانواده متجدد کلاً شامل سه مرحله است: 1- ازدواج 2- رشد اقتصادی خانواده و 3- تحصیلات فرزندان 19. طلاق، گو اینکه خود واقعیت ازدواج است، اما هیچ‌وقت به مثابه مرحله‌ای در تشکیل خانواده در نظر گرفته نمی‌شود و جدایی اغلب به صورت فاجعه و شکست در زندگی تلقی می‌گردد.

خانواده متجدد که بهتر است «نیمه متجدد - نیمه سنتی» به آن گفت، کوشش دارد که به نحوی از انحاء ازدواج و عشق را توأم نماید و برای بسیاری از زوج‌ها پیوند زناشویی با رابطه عشق شروع می‌گردد. اما قرارداد ازدواج به نحوی است که از همان ابتدا، تخیلات و سوبژکتیویسم عشق را از بین برده و عشق را تبدیل به ارزش اخلاقی ازدواج می‌کند. رابطه احساسی، با هم بودن، شور و حال و... از این پس باید خود را از کانال ازدواج بیان نمایند و دو نفری که عاشق یکدیگر هستند هویت خود را بایستی در دیگری جستجو کند. عشق که در اصل نیاز برای هویت‌یابی فردی است (بنده عشقم کن و نامم بده) بایستی طوری رفتار کند که تابعی از ارزش

اخلاقی از دواج باقی بماند. روی همین اصل خلاقیتی که فرد از طریق عشق برای هویت‌یابی یونیورسال می‌تواند کسب کند، از بین می‌رود. زن که نقش او محدود به «دیالکتیک» چنین عشقی است، نمی‌تواند به عشق واقعی دست یابد. چون هیچ‌گاه نتوانسته است که از خود انسانی خارج از محیط خانواده بسازد. دویارگی‌هایی که در رابطه دو جنس به نام عشق و نفرت مورد قبول همگان است، بازتاب ذهنی چنین رابطه‌ای است که اجازه درونی شدن عشق را به افراد نمی‌دهد و سرنوشت عشق و نفرت را اخلاق از دواج تعیین می‌کند.

بحران هویت زنان روشنفکر اغلب به صورت احساس مغبونیت و تکبر خصمانه نسبت به نقشی که آنها از نظر روابط خانوادگی و اجتماعی دارند خود را بروز می‌دهد. این احساس به صورت رقابت با همسر، تداوم عصبانیت پایان‌ناپذیر، سخت‌گیری به فرزندان و حسادت به دیگران در محیط خانواده خود را نشان می‌دهد. این بحران هویت زاییده بحران در درک از ارزش اجتماعی فرد Valorization است که بسیاری از فمینیست‌ها سعی در توجیه آن از طریق تئوری ستم‌کشیدگی Victimization می‌کنند. حال آنکه مقوله ستم‌کشیدگی نمی‌تواند هویت‌یابی از طریق رابطه عاطفی برابر را ارائه دهد، زیرا در این تئوری انسانها نمی‌توانند یکدیگر را بر اساس فردیت قبول داشته باشند.

زن روشنفکر در آن واحد هم احساس «زن» بودن به معنی مردانه آنرا می‌کند و هم احساس انسان مفید بودن را. اعتراض زن نسبت به نقش مفید اجتماعی نداشتن، اما از طریق شکایت از ستم‌دیدگی بیان می‌گردد. روی همین اصل اعتراض‌ها در سطح رقابتهای جزئی و اختلافات شخصی باقی می‌مانند. برای این‌گونه زن‌ها «نمی‌توانم»، «نمی‌کنم»، «نیستم» اغلب جای «نمی‌دانم» «باید یاد بگیرم»، «منهم می‌توانم» را می‌گیرد. 20 بحران هویت و رقابتهای زنان روشنفکر را آنچنان به خود مشغول می‌دارد که تمرکز فکری برای تجربه‌های جدید و یادگیری را از بین برده و هویت‌یابی از پشت نمایی کاذب روشنفکری صورت می‌پذیرد.

این‌گونه بحران هویت، گذشته از تأثیر منفی که در رابطه دو جنس خواهد داشت، (از آنجا که مرد روشنفکر نیز خود دچار بحران هویت می‌باشد، تأثیر منفی صد چندان می‌گردد) بر شخصیت فرزندان نیز تأثیر گذاشته و در نسل‌های پیاپی خود را بازتولید می‌کند. نمونه‌ای می‌آورم:

خانم ش زن جوانی است که فکر می‌کند تمام روابط عاطفی در سراسر زندگی او با شکست مواجه بوده است. هویت‌یابی فردی او پیوسته با اضطراب و عدم اعتماد به خود همراه بود و تنها ارزش فردی او «خوشگلی» بوده است که یا از آن خجالت می‌کشیده است و یا اینکه از آن بعنوان میدان کشمکش با جنس دیگر استفاده می‌نموده است. از نظر اجتماعی، آدم درس خوان و مطبوعی بوده اما هیچ موفقیت شغلی بدست نیاورده است. او مسأله بحران هویت خود را بدین‌گونه توضیح می‌دهد:

خانواده ما، طبقه متوسط جدید بود. پدرم افسر ارتش بود که زبان فرانسه و انگلیسی را خیلی خوب حرف می‌زد. خیلی اصرار داشت زن و بچه‌هایش شیک و مدرن باشند و همیشه آدم‌های چادری و امل را مسخره می‌کرد. مامانم همیشه باید شیک می‌پوشید و از این چیزها... من بچه بودم که از تهران رفتیم به اصفهان برای مأموریت. یادم است که فامیل‌های مادرم در آنجا، تابستان‌ها روضه می‌خواندند. مامانم مرا همیشه خیلی شیک می‌گرداند. دامن پفی و روبان به سرم می‌زد و از این چیزها... من فکر می‌کنم هفت - هشت ساله بودم که او من و برادرم را برداشت و برد روضه ما

باید از وسط حیات رد می‌شدیم که برویم توی اتاق. زنها همه توی حیاط نشسته بودند و بچه‌های کوچولو را هم چادر سرشان کرده بودند. من یادم است که وقتی از توی حیاط رد می‌شدیم مامانم مرا قایم کرد اما برادرم را ول کرد خودش راه بیاید. من نمی‌دونستم چرا با من اینکار را می‌کند. بعداً دیدم که مامانم این وسط گیر کرده بود. از یک طرف می‌خواست شیک‌پوش و متجدد باشه اما از طرف دیگه حتماً باید روضه‌خونی فامیل را هم بره.

اصفهان تجربه عجیبی برای من بود. من تبدیل به محور تضاد بین کهنه و نو شده بودم. فامیل‌های مادرم همه چادری بودند. پدرم اما از آدم‌های چادری متنفر بود مامانم هم وسط این دو قطب. اما وضع من از همه بدتر بود. من همیشه گیج بودم که چرا پاهای من را توی کوچه و توی روضه قایم می‌کنند. اگر من هم مثل همه چادر بسر می‌کردم این بدبختی را نداشتم. دائم من بودم که باید خجالت می‌کشیدم. آنها می‌خواستند من شیک و مدرن برای آنها باشم. اما توی کوچه همه بد جور می‌نگاه می‌کردند. توی مدرسه که از همه بدتر بود. همیشه احساس تنهایی می‌کردم.

دوازده ساله بودم که پدرم مرد و من مجبور شدم چادر سرم کنم و به سر قبر پدرم بروم. من یک تضاد عجیبی با خودم داشتم. از چادر خجالت می‌کشیدم چون مال زنهای امل بود. اگر هم سرم نمی‌کردم باز خجالت می‌کشیدم چون همه به من نگاه می‌کردند.

اول بار که رگل شدم تا فردای آن روز به هیچ کس نگفتم. فقط احساس می‌کردم که این مسأله را نباید به کسی گفت. فکر می‌کردم که کار زشتی کرده‌ام. چونکه قبلاً دیده بودم که مادرم و یا خاله‌ام یک چیزهایی را پنهان می‌کنند و با هم پچ‌پچ می‌کنند. من یک احساس مبهمی داشتم که شاید مال منم مثل آنهاست اما فکر نمی‌کردم به این زودی اتفاق بیافته. گاهی هم که خاله‌ام درد زیادی داشت می‌گفت آدم بهتره سگ بشه و زن نشه. این چه بدبختی است و از این چیزها... فردای آنروز خونریزی زیاد شد. هیچ کس خانه نبود به جز مادر بزرگم. وقتی که قضیه را گفتم، محکم یک سیلی زد توی گوش من. من بدبخت بینوا نمی‌دونستم چی شده و من چکار کردم. بعداً فهمیدم که این برای این بوده که باید لپ‌های من برای همیشه سرخ بمونه.

در خانواده ما با من و برادرهام بطور مساوی رفتار می‌شد. پدر و مادرم نسبت به دختر و پسر یک نوع رفتار داشتند. من بچه که بودم با برادرها و یکی دو تا پسر بچه دیگر می‌رفتیم توی نهر آب و یا توی حوض و آب بازی می‌کردیم. تا اینکه یکدفعه که پیک‌نیک رفته بودیم بچه‌ها لخت شدند و رفتند توی آب. منم دنبالشان رفتم، اما دیدم پدرم از این کار من خوشش نمیاد و به من گفت تو نرو با آنها.

بعداً که من مثلاً یازده ساله بودم، داشتم با برادرهام بازی می‌کردم. پستانهایی من تازه جوانه زده بود. بچه‌ها همه توی خانه شلوغ می‌کردیم. مادر بزرگم آمد و برای اینکه ما را ساکت بکنه، برگشت و به من گفت: خرس گنده را با آن پستانهایش نگاه کن... من خیلی خجالت کشیدم مخصوصاً جلو برادرهام. مثل اینکه گناه عظیمی کرده بودم. چون تا آن موقع متوجه نبودم که یک چیزی در من عیب داره. بعد از آن هم در کوچه و خیابان مردها چیزهایی می‌گفتند که معنی آنها را نمی‌فهمیدم اما همین قدر می‌دونستم که باید خجالت بکشم. از آن به بعد کار من شده بود خجالت کشیدن.

من خودم توی خانواده متجددی بار آمده‌ام و آن فشارهای خانواده سنتی در ظاهر روی من نبود اما تضادهای خانواده ما من را گیج کرده بود. مثلاً ازدواج کردن من شاید از همه جالبتر بود. من

پانزده ساله بودم که به اتفاق همه فامیل رفتیم بدرقه پسر عمه‌ام به فرودگاه تقریباً پنجاه نفر از فامیل جمع شده بودند. موقع خداحافظی پسر عمه‌ام آمد جلو و من را جلوی همه ماچ کرد. بعداً چون این اتفاق افتاده بود و برای اینکه کسی فکر نکنه چیزی بین ما بوده، ما را با هم نامزد کردند. سه سال بعد هم عروسی راه افتاد. و دو مرتبه مخلوط شدن کهنه و نو شروع شد. ما را که آن جوری عروسی کرده بودیم، برای ماه عسل فرستادند به هتل‌های درجه یک شمال. اما هیچ اتفاقی نیفتاد و من از سکس وحشت داشتم. وقتی که به تهران آمدم، چند تا دختر عمومی شیطان داشتم که دور من را گرفته بودند که تعریف کن جریان چه جوری بود. من خجالت می‌کشیدم چونکه هیچی نداشتم برای آنها بگم. یکسال بعد آبستن شدم اما هنوز باکره بودم. رفتیم پیش یک خانم دکتر اما او نتوانست معاینه بکند ولی تعجبی هم نکرد که من بعد از آبستن شدن هنوز باکره هستم. حتماً خیلی‌ها را مثل من قبلاً دیده بود. در هر صورت، آن روز اول فقط جراحی کرد تا پرده بکارت را بردارد و هفته بعد رفتیم برای معاینه حاملگی. ما دو سال اول ازدواج هیچ کاری نکردیم. اما خنده‌دار بود که مادر بزرگم مرا به گوشه‌ای کشید و گفت: «مادر جون، شب‌های خوب یعنی شب‌های قتل و وفات و محرم و صفر بغل خوابی نباید کرد چونکه بچه ناقص و کج و کوله می‌شه». ما چهار سال زن و شوهر بودیم فقط دو مرتبه سکس کامل داشتیم.

2- اجتماع کوچک Sub-Society- بحران هویت معمولاً فرد را در پی یافتن محیطی امن روان می‌سازد. پیوستن افراد به فرقه‌های مختلف، بخصوص فرقه‌های مذهبی و همچنین تشکیل اجتماعات کوچک هموطن‌ها در کشورهای بیگانه همه تلاش‌هایی برای جبران بحران هویت است. زنان روشنفکر نیز از چنین اجتماع کوچکی (تشکل از دوستان، فامیل‌ها، همفکران) در روابط اجتماعی خود استفاده می‌کنند. این اجتماع کوچک اما بر عکس انتظار زنان چندان محیط امنی نبوده و بر عکس بسیار انتقادی است.

درك از زن بودن در این اجتماع کوچک دارای مفاهیمی متضاد است که تضادهای گوناگون درباره نقش زن در جامعه را یک جا در خود جمع کرده است. بدین معنی که این مجمع هم یک زن «آزاد» را ایدئلیزه می‌نماید و هم نوستالژی یک زن «نجیب» را. هم تصور یک دختر «اثیری» و هم تصور «زن لکاته» را. هم مبارزه با فرهنگ عقب‌مانده «مردم» و هم ستایش عقب‌ماندگی پدر و مادر خود. وجود این تضادها گو اینکه امکان هر نوع رسالت و حرکتی را از اجتماع کوچک سلب می‌کند اما خود موجب تسریع روند همسانی Identification فرد با دیگران می‌شود.

این اجتماع کوچک پروسه هویت‌یابی زن را به گونه مسخ شده‌ای در می‌آورد. توقعات این اجتماع کوچک از زن در سطح محدودی باقی مانده و خود نیز چیزی به فرد یاد نمی‌دهد. آنچه که بوسیله یادگیری و شعور اجتماعی بایستی در یک جا جمع شده و شخصیت اجتماعی زن را شکل دهد، در همان ابتدایی‌ترین مرحله که دوران نوجوانی رشد است باقی مانده و اجتماع کوچک نمی‌تواند چیزی و رای آن گونه روابط به فرد ارائه دهد. مطالعه روانی بسیاری از زن‌ها و مردهای ایرانی این نتیجه را داده است که اکثر آنان از نظر رشد روانی جنسیت Psycho Sexual Development در همان مراحل پس از دوران بلوغ در جا زده‌اند. روی همین اصل «تجربه‌های جدید» برای اینگونه آدم‌ها بازگشت به شانزده سالگی است.

نمونه‌ای می‌آوریم: خانم ج دختر جوانی از خانواده سنتی طبقه متوسط با تأثیرگذاری از انقلاب اخیر ایران قصد داشت که در خود نیز انقلابی انجام داده و از یک دختر «نجیب سنتی» به «زن

آزاد» تغییر پیدا کند. برای او اما تنها معیار «آزاد شدن»، شکستن محدودیت‌های جنسی بود. او ابتدا پنهانی با یکی دو مرد همبستر می‌شود و سپس برای توجیه عمل خود به تکاپوی مشروعیت یافتن می‌افتد. تصور بخش عمده‌ای از اجتماع کوچک (خانواده، بزرگترها و مردان و...) از زن خوب همانا دختر «نجیب سنتی» بود حال آنکه بخش دیگری مفهوم «زن آزاد» را تا آنجا که به سنت‌ها لطمه نزنند قبول داشتند. خانم ج فقط می‌توانست مشروعیت کار خود را از این بخش از اجتماع کوچک به نحوی بدست بیاورد که به رابطه او با بخش دیگر صدمه وارد نیاید. او به جمع چند زن که بعضاً نیز از دوستان قدیم او بودند و همه نیز تقریباً یک چیز می‌گفتند، پیوست. این گروه اما آزاد شدن زن را در برآورده شدن نیازهای جنسی سرکوب شده دوران نوجوانی می‌دانست و عقیده داشت زنها نیز باید هر کاری که مردها می‌کنند انجام دهند.

در ابتدای امر این گروه، از بی‌پروایی و با حال بودن خانم ج تا آنجا که امیال گم شده آنان را ارضاء می‌نمود لذت می‌برد. اما بعداً که فعالیت‌های جنسی او بالا گرفت، انتقاد از وی شروع گردید. خانم ج که از دوستان زن خود ناامید شده بود، با دوستان مرد آنها رابطه برقرار کرد. او برای مدتی نیز به نام «زن باحال»، «آدم راحت» و از این قبیل چیزها در میان مردان اجتماع کوچک معروف شد. اما مردان نیز با انتقادهای تحقیرآمیز و پشت سر حرف زدن‌های زیاد وضع او را مغشوش‌تر نمودند. بحران هویت در خانم ج شدیدتر شد. او که از نظر شغل و درآمد می‌توانست زندگی راحتی داشته باشد هیچ وقت رضایت از زندگی نداشت. برای او رابطه با دنیای خارج از طریق خود شیفتگی انجام می‌شد که در آن خانم ج مکرراً وارد روابط عاطفی شدید اما زودگذر می‌شد و طوری رفتار می‌کرد که رابطه‌اش در اوج گرمی و هیجان به یک باره متلاشی گردد.

اما رابطه اجتماع کوچک با خانم ج، بیشتر مورد تأمل است. اجتماع کوچک، سه مرحله متوالی با خانم ج را پشت سر گذارد: 1- ایده‌آلیزه کردن 2- انتقاد کردن و 3- بی‌ارزش نمودن. در اینجا آنچه که فرد بایستی از محیط خود بیاموزد و آنچه که لازمه هویت‌یابی و دارا بودن ارزش اجتماعی است، در زیر توقعات محدود و عقب‌مانده اجتماع کوچک مدفون می‌گردد. رابطه اجتماع کوچک با فرد به نحوی می‌شود که فرد نمی‌تواند هویت خود را در محیط دیگری جستجو کند، و در عین حال، فرد پیوسته از تنها بودن با خود هراسناک است.

برای یک زن ایرانی، مشکل‌ترین مسأله، مرحله‌ای است که زن بایستی در آن واحد نسبت به چند جریان مختلف ابراز مسئولیت کند. و آن عبارتست از: رابطه عاطفی، شغل، اداره زندگی و از همه مهمتر وارد شدن در میدان رقابت در پیدا کردن هویت شخصی - اجتماعی است. اجتماع کوچک نه تنها به هیچ یک از این مسائل کمکی نمی‌تواند بکند، بلکه خود بصورت مشکلی بالایی تمام مشکلات قرار می‌گیرد و زندگی هماهنگ را برای فرد دشوار می‌سازد. نمونه آن زنهایی هستند که به نوعی موفقیت شغلی حاصل نموده‌اند اما از نظر برقراری رابطه عاطفی نزدیک دچار اشکال هستند.

\*\*\*

نمونه دیگر نتیجه بررسی‌ای بود که میان تعدادی زنان روشنفکر ایرانی انجام داده بودم. سؤال مورد نظر چنین بود:

مفهوم آزاد بودن از نظر زن ایرانی چیست؟

جواب: «مجبور نباشی به کسی جواب پس بدهی و بتوانی برای خودت تصمیم بگیری».

خود تصمیم گیری و خود مختاری در دو مورد عمده بیان می‌شد. یکی در حوزه اقتصادی و دیگری در حوزه رابطه دو جنس.

در مورد اقتصاد اکثر زنان روشنفکر مشکلی از نظر استقلال اقتصادی در خود نمی‌دیدند. حتی آنهایی که وابسته به درآمد شوهرشان بودند، این امید را داشتند که اگر بخواهند، می‌توانند خرج خود را تأمین کنند.

اما در مورد آزادی جنسی تقریباً تمام زنان روشنفکر هم صدا بودند. مسائلی از قبیل اینکه آنها نمی‌توانند خیلی نزدیک به یک مرد در مجلس مهمانی بنشینند، تا اینکه آزاد نیستند اگر از مردی خوششان آمد با او بدون دعوی شوهر رابطه برقرار کنند از مواردی بود که گفته می‌شد. تز اصلی اما در این بحث‌ها این بود که مرد آزاد است هر کاری بکند اما زنان چنین آزادی ندارند.

گروه کوچکتری اما از اینکه شوهر آنان هیچ کاری نمی‌کند و بیست و چهار ساعت پهلوئی آنان است، شکایت می‌کردند و می‌گفتند که مجال نفس کشیدن ندارند.

3- پیوند با «ستمگر»

وحشت از تاریکی و ترسیدن از جن یکی از مشکلات دختران ایرانی است. لیلا اما هنگام رفتن به زیرزمین در شب به خود تلقین می‌کرد که: «هیچ نباید از تاریکی بترسی، فقط به خودت تلقین کن که خود تو هم جن هستی و می‌خواهی به سراغ لیلا بروی».

این مکانیسم روانی تنها در مرحله‌ای است که: 1- فرد خود را آسیب‌پذیر می‌پندارد (قربانی Victim است) 2- تهدید از جانب ستمگر را نمی‌تواند کنکرت کرده و در بعد زمانی قرار دهد و 3- همانندی Identification با ستمگر را برای نجات بکار می‌برد.

همانندی با ستمگر مکانیسمی است برای جبران احساس ضعیفی که فرد در رابطه قدرت درونی نموده و بیشتر بصورت بروز خارجی دادن Externalization است. این مکانیسم که در سطوح مختلف زندگی به اشکال گوناگون بکار گرفته می‌شود مدارجی را از «تارزان بازی» بچه‌ها گرفته تا مأمور شکنجه شدن یک تهي دست شهری را طی نماید. در رابطه زن و مرد این مکانیسم بیشتر بصورت زن «مقتدر» و کنترل کننده و عصبانی در حیطه خانواده خود را نشان می‌دهد. 21

برای زنان روشنفکر، بعلت همزیستی دو مفهوم متضاد آزادی و وابستگی در ذهن آنان، تعرض زنانه شکل ویژه‌ای بخود می‌گیرد. احساس تعرض معمولاً نمی‌تواند خود را آن گونه که باید، بروز دهد. چونکه «اوبژه» ارضا کننده نیازها بعلت وجود پروسه پیوند با متجاوز مرتباً جا عوض می‌کند و زن روشنفکر به ناچار تعرض را در خود می‌ریزد. این گونه رابطه «منفعل - معترض» نه فقط در روابط فردی بلکه در سطح گسترده‌تر اجتماعی نیز خود را نشان می‌دهد. مثلاً شرکت زنان در انقلاب اخیر ایران دارای چنین دوگانگی بود:

«در انقلاب اخیر ایران اما، تحولي که در طرز تلقي از زن بوجود آمد همانا تحکيم ايده‌هاي مردانه بوده و در حقيقت دوگانگي در اخلاق به دوگانگي از نوع ديگري تبديل شد. جو خاص انقلابي و همچنين شرکت عظيم زنان در انقلاب، تأثير زيادي بر بالا بردن آگاهي سياس زنانه گذارد. اما از نظر رواني زنان شرکت کننده در انقلاب تحت فشار بي حدي قرار گرفته بودند. سياسي بودن آنان وابسته به اين بود که به مردان ثابت شود که آنها نسبت به خواست همگان وفادار هستند. تأثير اين فشار بر روي زنان صرفنظر از موقعيت اجتماعي‌شان عميق بود.

غلبه ديسکورس‌هاي ضد غربي، ضد ديکتاتوري و اسلامي، زنان را به نوعي احساس گناه واداشته بود آنان فکر مي‌کردند که تغييرات بوجود آمده در زندگي زنان بازتابي از بدبختي‌ها و نابساماني‌هاي جامعه و بازتاب بي‌اعتنايي زنان به خواسته‌هاي واقعي جامعه بوده است. فضايي که ديسکورس‌هاي اجتماعي ايجاد کرده بودند چنان تأثيري بر روحيه مردم داشت که حتي خود زنان را به اين فکر واداشت که ببينند بقيه اجتماع چه چيزهايي را درباره آنان قبول دارد. براي مردهاي ايراني مهمترين مسأله «حيا» و «پوشيدگي» زن بود. زنان مجبور بودند براي شرکت در مبارزه اجتماعي، اول نفرت خود را نسبت به زني که سمبل غرب‌زدگي بود نشان دهند. روي همين اصل «ساده لباس پوشيدن» و يا حجاب گذاردن اولين مرحله از شرکت زنان در مبارزه اجتماعي شد. زنان در هر دو صورت (غرب زده و يا با حجاب) تحت فشار «اجتماعي» (مورد قبول بودن مرد) قرار داشتند و در واقع زن هيچ گاه جايگاهي بر اساس وجود خود دارا نبود. از يکسو بايد انتظار جامعه را از زن بودن برمي‌آورد و در اين صورت بايد جنسيت خود را نفي مي‌کرد و ديگر زن نبود و از سوي ديگر اعتراض به ستم بر زن و سکسيسم موجود در جامعه او را ديگر در کنار «برادران مبارز» قرار نمي‌داد. بعبارت ديگر زن هنگامي به مبارزه اجتماعي پذيرفته مي‌شد که مردانه عمل مي‌کرد و نسبت به خواسته‌هاي واقعي زن بي‌اعتنا بود.»<sup>22</sup>

تربيت اجتماعي و خانوادگي کاري به جز سرکوب احساس آزادي و آزادگي و ممانعت از حرکت مستقل انجام نمي‌دهد. اين سرکوبگري به همراه خود احساس پاسيو تعرض را بوجود مي‌آورد. شخصيت‌هاي سرکوب شده زن و مرد به محض وارد شدن در روابط عاطفي رقابت و تعرض‌هاي پاسيو را نيز به صحنه مي‌آورند. اين مکانيسم معمولاً بوسيله مرد شروع و تشويق مي‌شود تا محملي براي تعرض متقابل از جانب زن بوجود آيد. اما از آنجا که زن ياد نگرفته است که تعرض را به صورت آزاد انجام دهد، ضمن پيوند با مهاجم به تعرض پاسيو ادامه مي‌دهد.

پيوند با «ستمگر» معمولاً همراه با چهار مکانيسم رواني که زن بر عليه مرد به کار مي‌برد انجام مي‌شوند. 1- انتقاد دائم کردن 2- هميشه درست بودن 3- سوءظن به صداقت مرد داشتن 4- پروواکاسيون (تحريك). اين مکانيسم‌ها از اجزاء تعرض پاسيو در رابطه قدرت است که در جامعه ايراني مختص زنان روشنفکر مي‌باشد. نمونه‌اي مي‌آوريم:

خانم الف در رابطه با همسر خود مرتباً کوشش مي‌کند مچ او را بگيرد. در ذهن خود دروغ کوچک را تبديل به خيانت مي‌کند و سپس نااطميناني و سوءظن خود را طوري تعميم مي‌دهد که شامل تمام مردها گردد. اين مسير رابطه و اين نوع طرز تفکر چيزي جز طرز فکر مردانه نبوده که خانم الف در پروسه پيوند با «ستمگر» آموخته و از اين طريق هويت‌يابي و تفارق Differentiation غير زنانه را از طريق «خود در او ببيني» Projection انجام داده است. دستاورد احساسي اين گونه رابطه، همزيستي عشق و نفرت، آزار و خود آزاري بود که عادتاً به طرق زير ارضا مي‌گرديد:

زن دعوا با شوهر را شروع مي‌کرد. اما دعوا به شكلي بود كه همیشه شوهر برنده مي‌شد و پس از آن همخوابي جنسي لذت بخش انجام مي‌گرفت. از اين به بعد براي چند روزي خانم الف خوش اشتها، سرحال و خوش سليقه مي‌شد و شوهرش تبديل به آدم دوست داشتني مي‌گشت و خود وي نيز احساس زيبايي و كارآيي مي‌کرد. تا پس از چند روزي دو مرتبه سيكل سابق تكرر مي‌گشت.

يادداشتها:

- Chantal Mouffe, The Discursive Construction of Women's Subordination, 1  
.141, p 84Argument – Sonderband

2- همانجا

- Patricia J. Mills, Hegel and the Women Question, the Sexism of Social 3  
.1979and Political Theory, University of Toronto Press Canada,

, 1986- Gerda Lerner: The Creation of Patriarchy, Oxford University Press, 4  
.238p.

5- شاننتال موف، همان ماخذ، ص 140.

- Michel Foucault: The History of Sexuality, Volume, Vintage Book New 6  
.95- 92, pp. 1978York,

7- ميشل فوكو: همانجا.

8- آزاده آزاد، پدريت غاصب، مونترال كانادا، 1984، ص 134.

9- همانجا، ص 133.

10- صادق هدايت: بوف كور.

- Bryan S. Turner: Personhood and Citizenship, Theory, Culture and 11  
.11, p. 1986, 1 No 3Society, Vol.

12- همانجا.

March 11/10, No 11- Poulive Johnson: Feminism and Humanism. Theses13  
.241 Melbourne. P. 1985

- Erik H. Erikson. Reflections on Womanhood, in Sex Differences Edited 14  
.106, p. 1976by Patrice Lee, Urizen Book New York

- 15- مرتضي راوندي: تاريخ اجتماعي ايران، جلد اول، ص 71.
- 16- براي اطلاع بيشتتر به مقاله الف - نويد درباره جلال آل احمد در همين دفتر رجوع كنيد.
- 17- گردا لرنر همان مأخذ ص 219.
- 18- گردا لرنر همان مأخذ ص 220.
- Patricia J. Mills, in the Sexism of Social and Political Theory, Edited by 19  
88, p. 7991Lorenne M. G. Clark, Toronto Canada
- Erick Erikson, Identity, Youth and Crisis W. Norton, New York, , p. 20  
.169
- Ellen Berman M.D, The Treatment of Troubled Couples, Psychiatry 21  
.221, p. 1983. A. P. A. Publication. 11Update Vol.
- 22- ف. صنعتكار، ازدواج‌هاي سياسي مجاهدين: فصلنامه نيمه ديگر، شماره 3، 1986، چاپ  
لندن.

\* در زبان فارسي معني براي واژه سكس وجود ندارد. تنها واژه‌اي كه به كار رفته «شهوت»  
است:

براي يكدمه شهوت كه خاك بر سر آن  
زبون شدن آيين شيرمردان  
نيست  
بقيه زيرنويس در صفحه بعد

(ملا حسين كاشفي)

سعديا عشق نياميزد و شهوت با هم  
پيش تسبيح ملايك نرود ديو رجيم

جديداً ترجمه لغت Sex و Gender هر دو به «جنس» معني شده (فرهنگ پنج جلدي آريانپور) كه  
معني فارسي هيچ كدام از اين واژه‌ها نيست.

جنس (به كسر جيم و سكون نون) آنچه كه شامل انواع متعدده باشد مثل جنس حيوان كه شامل  
انسان و ساير جانداران است. در اصطلاح منطق: جنس آنست كه شامل انواع باشد و نوع شامل  
اصناف و صنف شامل افراد. به معني كالا و متاع هم مي‌گويند. اجناس جمع جنس» (فرهنگ  
فارسي عميد).

در زبان عامیانه آنجا که جنس برای سکس بکار برده می‌شود منظور متاع است: «جنس خوبی است»، بجز این در فارسی از واژه «خوش جنس» و «بدجنس» هم استفاده می‌شود که معنایی دیگر دارد.

به هر حال معنای Sex و Gender چنین می‌باشد:

Sex به معنای حالت بیولوژیک انسان است که در آن زن و مرد اختلاف خود را بروز می‌دهند.

Gender به معنای حالت اجتماعی - فرهنگی اختلاف مرد و زن است که در اینجا تحت عنوان زنانه - مردانه، مذکر و مونث و نظایر آن بکار گرفته شده است.

همچنین است ایده زنانه Feminine Ideology که فقط منحصر به زنان نیست، حال آنکه رفتار زنانه Femininity بطور کلی زنانه است.